

## دوم وضع امروز

### حوادث در درون حادثه

جا دارد که یک اندازه به عقب برگردم و بعد بیایم روی آنچه که می خواهم بیان کنم. خوب بیاد دارم. هنگامیکه معمای برج های دوقلو مطرح شد و امریکا از درون یک حادثه، چون گرگی سر بلند گرد و مردمان همه دنیا را برای مبارزه مشترک با تروریسم در افغانستان فرا خواند، در کوهپایه های سرزمینم قدم میزدم و نوجوان بیش نبودم. چقدر درد میباید کشید تا اینگونه با فریب ما را استثمار کردند. آنروزها که مواد غذایی امریکا از آسمان روی صحرا های افغانستان ریخته می شد، مردم با شتاب می دویدند و از نزدیک میدیدند که خریطه های "زرد مواد غذایی" همه جا را پوشانده، بی اعتنا می گفتند که کار "خردجال" است. آری؛ مردم از همان آغازین روزهای هجوم امریکا به افغانستان به سطوح بودند و این امر بر همگان مبرهن هست. درست آنها خردجال بودند، خردجالیکه قصد فریب مردم را دارد تا با فریب "کثافت" خود را به مردم بخوراند. درست همان خردجال که مردم در آغازین روز ها به امریکایی ها لقب دادند، با فریب، جنایات خود را بر مردم تحمیل کردند. در افسانه های که میان افغانها وجود دارد، خردجال برای رسیدن به مقصد، کوشش فریب در آغاز میکند، پس از آنکه مردم را فریفت، خود بر گرده های مردم سوار می شود و زندگی را برای مردم، نرخ میکند. حتا مردم را برای تنفس اکسیجن، وادار به پرداخت دارایی میکند. حال کاری که امریکا و یارانش بر افغانها تحمیل میکند، همان تحلیل جامع مردم، در آغازین روزهای هجوم امریکا به افغانستان، خوب ترین تعریف است که از حضور امریکا در افغانستان می توان کرد.

بیایم سر مسئله، پس از فروپاشی برج های دوقلو، بوش در میان خبرنگاران بیان میکند: "ما دشمنان خود را در هر غاری که باشند پیدا میکنیم و جواب جنایتشان را به آنها خواهیم داد." او فراموش کرده بود که بگوید، دست شان را پس از این محکمر میفشاریم و پول بیشتر به آنها می پردازیم و از آنها برای رسیدن به اهداف بزرگ خود، استفاده میکنیم. که هنوز استفاده

میکنند. اما مسأله در افغانستان اینقدر ساده هم نیست، آنهاییکه تروریسم را حامل کشاندنشانشان در افغانستان می دانند، این تروریسم کیست و چیست؟

اگر مسأله را از تاریخ اخوانیسم شروع کنیم، لازم است تا بخش از نامه ای سید جمال الدین افغان را که به شاگردش شیخ عبده مصری نوشته بیاوریم: "ما سر مذهب را نمی بریم، مگر بوسیله ی خود مذهب. بنابراین اگر اکنون به ما بنگرید ما را پارسایانی تارک دنیا، و پرستندگانی نماز خوان که هرگز از فرمان خدا سر نمی پیچند، میبینید."

سید جمال الدین افغان، که پدر پان اسلامیسم جهان هست، همان مردیست که در ۱۸۸۵ متشکل ساختن جنبش پان اسلامیستی با هدایت بریتانیا را پیشنهاد داد. از دهه ۱۸۷۰ تا دهه ۱۸۹۰ سید جمال از سوی بریتانیا حمایت شد. دست کم در اسناد رسمی و پرونده های محرمانه سرویس جاسوسی دولت هند، پیشنهاد های سید جمال الدین در ۱۸۸۲ در هند مبنی بر این که به عنوان جاسوس بریتانیا در هند به خدمت در آید، آمده است. (بازی شیطان)

سید جمال الدین که خود نیایی همه ای جریانات تندرو اسلامی هست، خود فرزند دست پرورده ای انگلیس هست. اگر بخواهیم همه ای جریانات افراطی مذهبی را که پس از سید جمال الدین افغان بوجود آمدند، بر شماریم. معلوم می شود که یکی به نو به خود، تمامی رهبران این جریان ها وابسته به قدرت های استعماری بود. شاگرد ارشد سید جمال الدین، شیخ عبده، نماینده انگلیس در مصر هست و بعد حسن البنا بنیان گذار "اخوان المسلمین" شاگرد شیخ عبده و مولانا مودودین بنیان گذار "جماعت اسلامی پاکستان" شاگرد حسن البنا. دیگر فرزندان این جریانات تندرو، که جماعت های اسلامی را در سراسر جهان پایه گذاری کردند، یکی از معروف ترین هایش همین اسامه بن لادن هست. اسامه که بنا به معماهای پایش تا مرز های افغانستان کشید، مردیست خادم بزرگ غرب. "کمپانی سعودی دلتا اوایل به "خالد بن محفوظ" و "ال عمودی" تعلق دارد. این دو تن ارتباط نزدیکی با شبکه القاعده اسامه بن لادن دارند. خواهر خالد بن محفوظ سرمایه دار با نفوذ سعودی همسر اسامه بن لادن است. تعجب آور است که کنسرسیوم متشکل از یونوکال و دلتا اوایل با سرمایه های خانواده های بن لادن بوجود آمده است. یک اتفاق ساده! آنها ارتباطات تجاری با اعضای حزب جمهوریخواه و از جمله خانواده

بوش دارند." (جنگ و جهانی شدن، سایت راه تو ده) مولانا غلام محمد نیازی و عبدالرحیم نیازی، دست پروردگان مولانا مودودین و رسول سیاف، برهان الدین ربانی، گلب الدین حکمتیار، شاگردان نیازی ها و دست پروردگان اسامه بن لادن در افغانستان هست. همه ای این جریانات تند رو اسلامی، در هر شرایطی بر اساس مقتضای زمان، آله دست قدرت های استعماری بوده. گاهی برای اشغال خاورمیانه، اینها زمینه ساز حضور ارتش های جهانی در خوار میانه بوده و گاهی هم مهره های اصلی "سیاست سد نفوذ کمونیسم" در جهان.

وقتی برج های دوقلو منهدم شدند، خبرنگار نیویارک تایمز، همه ای این جریانات را بررخ برژنسکی مشاور جمی کارتر ریس جمهور وقت ایالات متحده کشید. و با تمسخر از برژنسکی می پرسد: این شما نبودید که از اسلامیسم دفاع کردید، آنها را تجهیز کردید و از آنها علیه اتحاد جماهیر شوری استفاده کردید و امروز خود توسط همان دست پروردگان تان مورد هدف قرار گرفتید؟

برژنسکی بدون اینکه حتا خمی به ابرویش بیاورد پاسخ می گوید: "چه چیزی مهم بود، فروپاشی بلوک شرق یا عصیان چند مسلمان!" (جنگ و جهانی شدن)

ایالات متحده که پس از جنگ دوم جهانی، قدرت مندترین کشور جهان هست، همواره موقعیت های جنبش های سیاسی کشور های جهان را مورد تحقیق قرار داده و کوشیده است تا از میان چند جریان سیاسی، مناسبترین جریانش را شناسایی کند و آنرا برای رسیدن به اهدافش مورد استفاده قرار دهد. اولین و آخرین گزینه ای ایالات متحده در میان جنبش های سیاسی بومی در سرزمین های خارج از مرز های امریکا، جنبش های اسلامی هست، آنهم افراطی ترین جریانش. این چیزست که در افغانستان نیز اتفاق افتاده.

هنگامیکه شخصیت جمال عبدالناصر در میان اعراب، تا سرحد پدر اعراب محبوب می شود، ایالات متحده برای سرکوب جمال ناصر چاره دیگری جز حمایت از "الاخوان المسلمین" نمی بیند. در ایران نیز برای سرکوب کودتای مرداد ۱۹۵۴ یگانه گزینه ای ایالات متحده "فدایان اسلام" بود. در افغانستان نیز، جمعیت اسلامی در نخست و بعد همه ای شاخه های آن، برای سرکوب کودتای آوریل ۱۹۷۸ مورد استفاده ابزاری ایالات متحده بود. حتا هیچ رهبر امریکا هم

از این حمایت بیدریغ شان از رهبران تندرو اسلامی افغانستان هراس نداشتند. تا آنجا که برژنسکی خود در محل اردوگاه‌های مجاهدین شب‌ها را روز می‌کرد و ضرورت‌های اولیه این مجاهدین را یادداشت می‌کرد و با رسیدن به امریکا، همه‌ای نیازهای جنبش تندرو اسلامی افغانستان را برآورده می‌کرد.

پس از فروپاشی حزب دیموکراتیک در افغانستان و پیروزی مجاهدین، ایالات متحده برای سرکوب این همه شاخه‌های متعدد فرزندان، از بطن همین جریان‌های تندرو، طالبانیزم را می‌سازد و پس از اینکه به قول خودشان طالبانیسم به آنها خیانت می‌کند، ایالات متحده دوباره آب به دهن یاران قدیمش ریخت و خواست تا طالبان را از افغانستان فراری دهد و مجاهدین را که دست پروردگان قدیمش بود، در برابر آنها تجهیز و حمایت مستقیم نظامی و سیاسی کرد. و هم اکنون هم انجام میدهد.

امریکا برای رسیدن به اهداف بزرگ خود در آسیا، پس از یازده سپتامبر، کشور بیدفاع مانند افغانستان را که داکتر نجیب‌روزی آنرا ویتنام امریکا خوانده بود، زیر نام لوای دیموکراسی، آزادی بیان، حقوق بشر، مبارزه با تریاک و برقراری یک نظامیکه در پرتو آن امنیت جهانی تامین گردد لشکر میکشد.

بیایم بیان کنیم، امنیت جهانی که پس از فروپاشی اتحاد جاهیر شوری ایالات متحده مطرح می‌کند، چه کارایی داشته؟ نظم نوین جهانی کاری که کرده هیچ تفاوتی میان "جنایت سازمان یافته" و "سرمایه سازمان یافته" قایل نیست. نظم جهانی، نام یک جنایت بزرگ است که آنرا امنیت جهانی می‌خوانند. امنیت برای که و برای چه؟ امنیت جهانی، جهان را به باتلاق کشتار و خون مبدل کرده. امنیت جهانی یعنی، جنگ خلیج، امنیت جهانی، یعنی حمایت از اسرائیل برای کشتار فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها؛ امنیت جهانی، یعنی حمایت از جنگ بوسنی، امنیت جهانی یعنی اشغال افغانستان و امنیت جهانی یعنی اشغال عراق و در نهایت امر، امنیت جهانی، یعنی حضور نظامی امریکا در همه جا. در غایت مسئله، امنیت جهانی، همانگونه که کنسرسیومهای به جهان مبدل شده، سرمایه‌گذار این کنسرسیونها به عنوان ساکنان جهان

عرض اندام کرده اند، پس امنیت جهانی یعنی تامین امنیت کنسرسیوم ها و سرمایه گذارانی کنسرسیومی!

پس از آنکه افغانستان اشغال می شود و دیموکراسی جانشین دولت پوشالی میگردد، یک تراژدی دیگر در تاریخ به صورت کمیدیش مطرح میگردد. آزادی زنان و آزادی بیان و اندیشه، از اولین شعار های است که به مردم فروخته می شود. در قبالش، شعار های دیگر چون حقوق بشر و نمی فهمم آزادی فردی و این و آن دیگر از این قماش. ولی بیایم که نگاهی اندازیم که چه اتفاق های در این زمینه ها به وقع پیوسته و بعد راه حل را مطرح کنم. خیلی معذورم که فرصت شما را می گیرم.

## معمای مبارزه با تریاک

پس از چند سال حضور نیروهای اشغال گر در افغانستان، افغانستان هنوز مرکز بزرگترین اسلحه کشتار تدریجی یعنی تریاک است. قرار آمار های که ارایه شده، عاید این سلاح مرگ بار در حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیارد دلار در سال سر میزند و اگر آمار سازمان ملل در سال ۲۰۰۲ درست باشد، عاید این سلاح کشنده، بالغ بر ۵۰۰ میلیارد دلار امریکایی، در سال است. بیایم قضاوت را به اشتراک کننده گان بگذاریم، با آنکه ۹۰ درصد مواد مخدر جهان در افغانستان تولید می شود، عاید سراسام آوری دلاری آن هم اگر همان باشد که ارایه شده، این مبلغ در جیب های کیها سرازیر می شود، و مردم افغانستان به نا حق، لکه ننگ این نام را در پیشانی خود در جلو تاریخ حمل می کند؟ آنچه که مشخص است این است که، سالانه مصرف سازمان سیا در جهان بالغ بر هفتاد تا هشتاد میلیارد دلار امریکایی است، که همه مصارف این سازمان از بر عهده عایدات این سلاح کشنده هست.

اگر این سوال را مطرح کنیم که چرا عوض کاهش مواد مخدر در افغانستان، هنوز افغانستان مرکز اصلی تولید این سلاح کشنده هست؟ محک مستحکم به زیربنای آنچه که در بالا گفتم، گذارده می شود.

زمانیکه طالبان در سال ۲۰۰۱ مواد مخدر را خلاف شرع عنوان کردند، تولید این سلاح در افغانستان به صورت چشمگیری کاهش یافت و تنها مناطق به زرع آن متصل شدند که از اداره نظام طالبها به دور بود. یعنی در سال ۲۰۰۰ از مجموع ۸۲۱۷۲ هکتار زمین زیرکشت خشخاش در سال ۲۰۰۱ به ۷۶۰۶ هکتار زمین، تولید تریاک کاهش یافت. ولی زمانیکه بزرگترین قدرت نظامی جهان که معروف به کشور پایگاه های نظامی است، علیه این سلاح مبارزه خود را اعلام کرد، کشت خشخاش در سال ۲۰۰۲ به ۴۵۰۰۰ تا ۶۵۰۰۰ هکتار زمین را احتوا کرد.<sup>۱</sup> (۱- جنگ و جهانی شدن، میشل شوسودفسکی، ترجمه جعفر پویا، سایت راه توده)

همین گونه، لوموند دیپلماتیک می نویسد: "زمانیکه ایالت متحده دست به مبارزه علیه تولید کوکنار در افغانستان، اقدامی روی دست می گرفت، با سر پیچی متحدینش انگلیس و کانادا) هر دو در جنوب کشور، مطلقاً در هلمند و قندهار، جایکه مثلث بزرگ تولید خشخاش در انجا رهبری می شود، حضور نظامی دارند.) مواجه می شد.

دفتر ملل متحد در بخش مبارزه با مواد مخد شرم آورانه اعلام میدارد که، در سالهای ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ تنها چهار در صد مزارع خشخاش در افغانستان تخریب شده است.<sup>۲</sup> (۲- [lemonade.fr](http://lemonade.fr))  
بر گردان، قدیر محبوب، نشر شده در [www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)

## **نقض حقوق بشر**

آیا باتلاق نظم جهانی که امریکا از ان نام میبرد، که افغانستان را به میدان "آوشیوتیس" و کارگاه مرگ "تریلینکا" مبدل کرده، چقدر حقیقی است و شعار های که برای فریفتن اذهان مردمام جهان میکند، چقدر بر پایه انسانی و اخلاقی استوار است؟ یک نگاه اجمالی اگر به نقض حقوق بشر اندازیم درمیابیم که امریکا چه انجام میدهد و حقوق بشر که آنها داد از پاسداریش می زنند چه اعلام می کند.

دست کم از حضور نظامی در امریکا در افغانستان دهسال می گذرد. هنوز آنچه باید و نباید های که در مورد حقوق بشر بیان می شود، با قاطعیتش پا بر جا هست. هنوز، از مناسب بودن

زندگی، حق حیات، کار، امنیت، عدالت، توازن اقتصادی، صحت، آموزش و پرورش و... مردم در افغانستان بر خوردار نیستند. در همین سال گذشته بر اساس آنچه که خود اینها اعتراف می کنند در هر هفته دست کم چهار حمله تروریستی در سراسر کشور به وقع پیوسته. اگر همه این اتفاقات سوگوار را ضرب و جمع کنیم در یک سال دست کم (به گفته خودشان) دو صد حمله تروریستی در افغانستان اتفاق افتاده. اگر به صورت نسبی تلفات ناشی از هر حمله را ده نفر حساب کنیم، در سال می شود ۲۰۰۰ نفر. گذشته از این که چقدر را خود اینها در حملات خود سر به قتل رسانیده اند. اگر به آمار ایکه اینها ارایه می کنند نگاه کنیم، هم می خندیم و هم می گرییم. گریستن برای انسانهای که جان شان را از دست داده اند و خندیدن به ریش این دشمنان بشریت و دولت سفاک دست نشانده شان که چقدر با قاطعیت می خواهند در مورد پیروزی شان در افغانستان حرف بزنند!

سال ۲۰۰۹ که خونین ترین سال اشغال گران در افغانستان بود، برای مردم افغانستان نیز سال خونباری بود، بنا به گفته خود اشغال گران، در این سال ۱۵۰۰ فرد ملکی جان خود را از دست دادند. همین اکنونی که من این یادداشت را خدمت شما در سایت می فرستم، بر اساس آمار های ملل متحد، دست کم ۹۰۰ فرد ملکی جان خود را از دست داده اند. پس، اگر تمامی جان باختگان ملکی در افغانستان را پس از سقوط حکومت فاشیستی و قبیله سالار طالبان، به رهبری آمریکا بر شمیریم، از اشغال تا امروز به اساس منابع مختلفی ارقام را بین حدود ۱۹۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ می بینیم که خود در نفس خودش یک فاجعه بشری هست.

پس، انگونه که جرمی بنتام می گوید، حقوق طبیعی پوچ و بی معنی هست و حقوق خدشه ناپذیر، واقعاً پوچ بی معنی است. این دولت، زیر بنایش با این نظر گذاشته شده. انگونه که من قبلاً هم بیان کرده بودم که این دولت، همه ای ارزش های بشری را به سخره گرفته و خود با یاران شامها را با چرس و شراب به سر می برند و مردم بی نان، فرزندان شان را به نرخ ۵۰۰ افغانی به فروش می رسانند. در یک چنین شرایطی، خاموشی ما واقعاً جفا برای انسان افغانی هست.

## خشونت ها در افغانستان

از زمانیکه ارتش جهانی به رهبری امریکا در افغانستان هجوم آورده است، خشونت ها نه تنها که کاهش یافته، بلکه به صورت سرسام آورش رو به افزایش است.

در آخرین گزارش ملل متحد در افغانستان اگر دقت کنیم، خودشان اعتراف می کنند که خشونت ها ۹۰ درصد در افغانستان نسبت به سال گذشته افزایش یافته است. وزارت داخله افغانستان از دست کم سه صد و شصت ولسوالی موجود در افغانستان، می گوید تنها ده ولسوالی امن در افغانستان وجود دارد. آنچه می شود که پرسید این هست، چرا خشونت در افغانستان، بیشتر از هر باری افزایش یافته؟ سوال به همین سادگی. پاسخی که هیچ کسی به آن ندارد. نه کاخ سفید و نه هم وارسای! اگر احیاناً پاسخ در این مورد داشته باشند، همان قهر مک کرستالی هست که سبب برکناریش می شود.

اگر به این سوال من پاسخ بگویم چنین خواهد بود: همانگونه که فاشیزم در اروپا، رویکرد دیگری برای انباشت سرمایه توسط دشمنان آشتی ناپذیر مابود، طالبانیزم هم، رویکرد دیگر عدالت خواهی در افغانستان هست. چرا؟ زمانیکه عاملین اصلی قاجاق، جنایت، وحشی گری و دهشت افگنی، در مصونیت مطلق، زیر چتر پرچم ناتو در افغانستان به بزرگترین مراجع تصمیم گیری گمارده می شود، مردم در افغانستان تازه می فهمند که امریکا چه جنایتی را دراد بر علیه شان روا می دارد. از این رو، در شرایط که هیچ جنبش مستحکم ملی و دادخواهانه در افغانستان وجود ندارد، آخرین گزینش مردم، گرویدن به طالبانیزم هست. گرویدن مردم به طالبانیزم، نه به نفع ثبات و نه هم به نفع مردم افغانستان، بل در عکس مسئله، آنانیکه دیروز سیاست "چرخش" را مطرح کردند بدون اینکه چرخشی در سیاست اخوانیسم متبلور باشد، به نفع خود آنها است. پس در نهایت مسئله، این ماهستیم که بر سرمان دارند کلاه گزاری می کنند و رباخواران هم برای هر اقدامشان کف می زنند.

ادامه دارد